

بررسی و تحلیل کارکردهای نشانه معناشناختی رجز:

پروتزسازی گفتمانی داستان رستم و اسفندیار

Intertextual Relations Qurani Elusian in Masnavi and Ghazaliyate Shams Based the Ebrahim Tale

Fateme Bahar*
Yadollah Shokri**
Hamidreza Shairi***

فاطمه بهار*
یدالله شکری**
حمیدرضا شعیری***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵

Abstract

Rejes is an aggressive discourse between two rivals who act as alternatives. The actor seeks to overcome the opponent by saying that he is the successor to the war, or a strong introduction to it. In this way, two important criticisms of pride and self-righteousness, rival condemnation, and humiliation of race as a discourse prosthesis are raised. Prosthetic implication is an expression trick with the role of protecting the actor. This paper seeks to investigate Rejz in the Shahnameh and the story of Rostam and Esfandiar based on the discourse's prosthesis theory and to show that this discourse, based on the semiotic analysis, finds a functional prosthesis and instead of entering the process of action in the process A pre-discursive discourse is placed on a prosthetic property, and an expression system is a substitute for action. The hero calls for victory before the battle begins, or until its basic formation. So, Rejz with a prosthetic function is a substitute for the main action. The main purpose of the article is to investigate the prosthetic function of Rejz as a symptom in analyzing how the pre-war discourse system is expanded. Regazh as a discursive prosthesis is an appropriate setting for developing a space of self-defense against the enemy without entering into action, through a podium. Therefore, the pitch will act like a halo to be able to replace or replace it, or when it enters the action process.

Keywords: Rejes, Discourse Prosthetics, Antagonism, Prophecy, Semantics Symptom, Rostam and Esfandiar.

چکیده

رجز، گفتمانی تهاجمی میان دو رقیب است که جایگزین کنش می‌گردد. کنشگر در پی آن است تا با بیانی که جانشین جنگ می‌شود یا مقدمه‌ای قوی برای شروع آن می‌باشد، بر حریف غلبه کند. در این شیوه دو عنصر گفتمانی مهم نازش و مباهات به خود؛ نکوهش رقیب و تحقیر نژاد به عنوان پروتز گفتمانی مطرح می‌شوند. منظور از پروتز گفتمانی ترفندی بیانی با نقش صیانت از حریم کنشگر است. این مقاله در پی آن است که بر اساس نظریه پروتز گفتمانی به بررسی رجز در شاهنامه و داستان رستم و اسفندیار بپردازد و نشان دهد که با توجه به بررسی نشانه معناشناختی، رجز کارکردی پروتزی می‌یابد و به جای ورود به فرایند کنشی، در فرایند گفتمانی پیشاکنشی با ویژگی پروتزی قرار می‌گیرد و نظام بیانی، جانشین کنش می‌شود. قهرمان می‌کوشد با رجزخوانی پیش از شروع نبرد، یا تا زمان شکل‌گیری اساسی آن، بر حریف پیروز شود. پس رجز با کارکرد پروتزی، جایگزینی برای کنش اصلی یعنی نبرد فیزیکی است. هدف اصلی این مقاله بررسی کارکرد پروتزی رجز به عنوان امری پادکنشی در راستای تحلیل چگونگی بسط نظام گفتمانی پیشاجنگ است. رجز به عنوان پروتز گفتمانی بستری مناسب جهت توسعه فضای صیانت از خود در مقابل دشمن بدون ورود به کنش، از طریق پادکنش می‌باشد. پس پادکنش مانند هاله‌ای دور کنش را می‌گیرد تا بتواند یا جایگزین آن شود و یا در صورت ورود به فرایند کنشی، آن را تحت تأثیر قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: رجز، پروتزسازی گفتمانی، پادگفتمان، پادکنش، نشانه معناشناسی، رستم و اسفندیار.

*. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Semnan University, Iran; f_baharre17@yahoo.com

** . Assistant Professor of Persian Language and Literature, Semnan University, Iran (Corresponding Author); y_shokri@semnam.ac.irE

***. Professor of French, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran; shairi@modares.ac.ir

*. استادیار زبان و ادبیان فارسی دانشگاه سمنان، ایران؛

f_baharre17@yahoo.com

** . استادیار زبان و ادبیان فارسی دانشگاه سمنان، ایران (نویسنده

مسئول)؛ y_shokri@semnam.ac.irE

***. استاد زبان فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛ shairi@modares.ac.ir

مقدمه

بررسی و تحلیل جایگاه نشانه معناشناختی رجزها به عنوان جانشینی مناسب برای کنش جنگ از طریق نظام گفتمان پروتزی ممکن خواهد بود. از دیدگاه نشانه معناشناختی پروتز به هر چیزی گفته می‌شود که می‌تواند سبب رفع نقصان یا ترمیم، توسعه فضای کنشی و صیانت یا محافظت از خطر گردد. رجز از این منظر می‌تواند بدون استفاده از هر نوع سلاح جنگی معمول، با به کارگیری نوعی پوشش صیانتی تکلیف جنگ را تعیین کند، رابطه دو کنشگر را تحت تأثیر قرار دهد و نوعی دستکاری در کیفیت تعامل آن‌ها پدید بیاورد. در این پژوهش به بررسی این مسئله که رجز چگونه و تحت چه شرایطی کارکرد پروتزی پیدا می‌کند و جنبه‌های بازتاب آن در گفتمان کدام است؛ خواهیم پرداخت؟ در واقع رجزخوانی نوعی گفتمان پیشاجنگی نظامی میان جنگاوران بوده است که ما آن را به دلیل کارکرد صیانتی و پوششی پروتز گفتمانی می‌نامیم که در نوبه خود از انواع پیشاکنشی هستند، پادکنش محسوب شده و به وسیله آن چند مقصد دنبال می‌شود:

۱. غرور گوینده (رجزخوان) که سعی می‌کند به نوعی خود را بر طرف مقابل تحمیل کند.
۲. القای خودبرتتری به رقیب و مجاب نمودن او از طریق گفته‌پردازی در درون نظامی پروتزی تحت عنوان رجز.
۳. تضعیف روحیه دشمن با تأکید بر گفتمان توسعه محور.
۴. تحقیر و خوار شمردن دشمن که می‌تواند در تغییر راهبرد جنگ مؤثر باشد.
۵. پوشاندن ترس و کتمان آن جهت اطمینان بخشیدن به نیروهای خودی و سلب اطمینان از نیروهای دشمن.

نظریه پروتز ابتدا توسط اومبرتو اکو در مطالعات نشانه‌شناختی طرح شده و سپس در ایران با تحقیقات شعیری تکمیل شده است. در واقع، از آنجایی که رجز می‌تواند به عنوان جانشین جنگ یا کنش اصلی یعنی نبرد فیزیکی عمل کند، به عنوان پروتز هم می‌تواند ویژگی‌های مختلفی را با خود به همراه داشته باشد. چرا و چگونه رجز پروتز می‌سازد؟ به واسطه تولید گفتمان پیشاکنشی میان دوکنشگر یا دو رجزخوان. یعنی این که رجز جای نظام ابزار را می‌گیرد و این نقش جانشینی می‌تواند در توقّف و سامان دادن نهایی یک جنگ تأثیر به‌سزایی داشته باشد؛ یعنی ۱) تکلیف جنگ و نبرد، پیش از درگیری کنشی معمول، روشن می‌شود، ۲) کیفیت شکل‌گیری و روند ادامه آن با توجه به تأثیر رجز، ساماندهی شده و تغییر پیدا خواهد کرد. با توجه به کارکرد ویژه رجز، در این تحقیق به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها هستیم: چگونه و تحت چه شرایطی می‌توان رجز را پروتزی دانست که ضمن ایجاد رابطه بین دو کنشگر یا حریف، سبب ایجاد چالش یا دگرگونی پیش از جنگ می‌گردد؟ چگونه رجزخوانی می‌تواند به عنوان پروتز با کارکرد پادکنشی کنش‌های دیگر را تحت تأثیر خود قرار دهد؟ تحت چه شرایطی رجز می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای تسلط بر دیگری تصویر پیروزی یا شکست را در درون یک فرد پیش از جنگ متجلی کند؟ تیغ تیز و برنده رجزخوان گفتمانی صیانتی است که در جهت تضعیف یا آسیب زدن به رقیب از آن استفاده می‌کند. در این تحقیق با استفاده از رویکرد نشانه‌شناختی گفتمانی به بررسی و کارکرد رجز در شاهنامه می‌پردازیم تا جایگاه پروتزی و پادکنشی این نوع گفتمان را مورد مطالعه قرار دهیم.

پیشینه تحقیق

رجز از مفاهیمی است که می‌توان آن را از زوایای گوناگون مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. البته در حوزه شاهنامه و شاهنامه‌شناسی کار و تحقیق در ابعاد گوناگون صورت گرفته است. شاهنامه‌پژوهی‌های متعدد که هر کدام در زمینه خود گره‌گشایی‌های زیادی در زمینه رجز و به ویژه در حوزه اسطوره‌ای شاهنامه داشته‌اند.

رجزخوانی در شاهنامه، فلّاح، ۱۳۸۵، پس از بررسی ریشه رجز و تحلیل معنای لغوی و اصطلاحی آن، نگاهی به تاریخ و پیشینه رجز در ادبیات ایران و یونان و عرب و غیره می‌پردازد. موضوع اصلی این مقاله بررسی رجز و رجزخوانی در شاهنامه فردوسی است. در بخش نخست، پس از بحث از معنای لغوی و اصطلاحی رجز و رجزخوانی، بررسی پیشینه تاریخی در ادبیات ایران و یونان و در بخش دوم هنر پرداخت فردوسی در فن رجزخوانی مورد تحلیل قرار گرفته است.

"شخصیت‌شناسی شغاد در شاهنامه" یاحقی، ۱۳۸۸، در این مقاله نویسنده می‌کوشد تا نشان دهد که فردوسی در توصیف شخصیت‌های مهم شاهنامه به گونه‌ای از نشانه‌گذاری و تصویرپردازی روی آورده و با تحلیل‌های روان‌شناختی به لایه‌های پنهان روانی و شخصیتی افراد دست یافته است. از جمله شخصیت‌های پیچیده روانی و اثرگذار اما منفی شاهنامه، شغاد برادر ناتنی رستم است که فردوسی بسیار هنرمندانه و دقیق با ارائه نشانه‌ها، به توصیف رفتارها و علل انگیزشی وی در قتل رستم می‌پردازد و با بررسی همه این توصیف‌ها و نشانه‌ها و مقایسه آن‌ها با نابهنجاری‌های روانی شناخته شده در دانش روان‌شناسی، به این نتیجه می‌رسیم که شغاد دچار اختلال روانی عقده حقارت بوده است.

رجزخوانی زنان در شاهنامه، ترمک، ۱۳۹۱، که اشاره‌ای به ویژگی‌ها و اهداف رجزخوانی داشته و به ذکر کیفیت رجزخوانی مردان و زنان در شاهنامه می‌پردازد و مشخصه‌های لازم برای یک رجز را برمی‌شمرد. در این مقاله یکی از مقوله‌های مرسوم میان پهلوانان افسانه‌ای شاهنامه یعنی رجز و رجزخوانی مورد واکاوی قرار گرفته است. در ابتدای کار تعریف رجز و رجزخوانی و سپس ابیاتی از شاهنامه را که حکیم طوس تحت عنوان رجز مورد استفاده قرار داده، بررسی شده است. در نهایت نتیجه‌گیری و دلایل مختلف رجزخوانی‌های پهلوانان شاهنامه از دیدگاه فردوسی بیان شده است.

کارکرد رجز و رجزخوانی در شاهنامه و گرشاسپ نامه، مرادی، ۱۳۹۱، نویسنده به بررسی انواع رجزها در نبردهای مختلف و این که رجز در نوع خود یک ترفند است، می‌پردازد و توضیح می‌دهد که رجز از چه عناصر و عواملی تشکیل شده است.

"رزم‌جویان زن در شاهنامه" سراج، ۱۳۹۲، که به ذکر نام زنان جنگاور و نقش آن‌ها در پیشبرد جنگ‌ها و به بیان ویژگی‌ها و شاخصه‌های برجسته آن‌ان می‌پردازد و بر نقش مهم و تأثیرگذار آن‌ها در پیشبرد جنگ تأکید می‌کند. موضوع این گفتار، پیرامون چهره و شخصیت زنان جنگاور در حماسه‌های ملی، به ویژه در میان آثاری که از قرن چهارم تا پایان قرن ششم هجری، دور می‌زند. هدف اصلی آن، ارائه چهره و حضور دیگری از زنان در داستان‌ها و روایات حماسی است که تاکنون، نسبت به دیگر چهره‌های زنانه، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. در یک نگرش کلی، باید گفت که نقش زنان در رابطه با حماسه، که فضائی است آکنده از جنگ و دلاوری و پهلوانی و گاه دسیسه و درگیری‌های سیاسی، از دیرباز بیشتر در

پشت میدان‌های جنگ مورد پژوهش قرار گرفته و گاه با مایه‌هایی از ساده‌نگری و کوچک بینی نیز همراه بوده است.

"نشانه‌شناسی درفش ایرانیان بر بنیاد شاهنامه" پیرزای خبازی، ۱۳۹۳، در این تحقیق، به وسیله علم نشانه‌شناسی به عنوان شیوه‌ای از تحلیل، با در کنار هم قرار دادن عناصر مرتبط در شبکه‌ای از عوامل همنشین و جانشین به خوانش نشانه‌های مرتبط با این درفش پرداخته شده است. شناخت لایه‌های مختلف دلالت، معانی ضمنی و روابط درون‌متنی عناصر مرتبط با درفش کاویان و چرایی حضور رنگ‌های خاص و ارتباط آن‌ها با هویت به وجود آورندگان آن و این که آیا می‌توان این درفش را به مثابه بافتی رمزنگاری شده، مورد مطالعه قرارداد؛ از اهداف این پژوهش است.

"نشانه‌شناسی تعلیم و تربیت در داستان زال و رودابه" طغیانی و هاشمی، ۱۳۹۳، در این جستار با ذکر چند نمونه، نشانه‌هایی از تعلیم عاطفی، اخلاقی، اجتماعی و عقلانی و دینی را براساس زبان نشانه بر پایه نظریات سوسور، بارت، استراوس و غیره تحلیل و تعلیم انسانی و جهانی را از این داستان استخراج و تبیین و به واکاوی داستان زال و رودابه بر اساس علم نشانه‌شناسی پرداخته است.

تحلیل نشانه معناشناختی گفتمان روایی "ضحاک و فریدون"، بهنام، ۱۳۹۵، داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه گرمس و به شیوه توصیفی و تحلیلی، بررسی شده و نشان داده شده که تمام مؤلفه‌های داستان به سوی تغییر شرایط معنایی پیش می‌روند.

به نظر می‌رسد که در نمونه‌های نام برده شده تحلیل و واکاوی مشخصی پیرامون رجزهای دوره پهلوانی از منظر تحلیل نشانه‌شناختی و پروتوسازی

گفتمانی صورت نگرفته است و فقط داستان‌ها و رجزها به صورت تفسیری و توصیفی ارزیابی شده و ویژگی‌های آن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این تحقیق بر آن است تا با تحلیل نشانه‌شناختی رجز، به بررسی آن از دیدگاه نشانه‌شناسانه پرداخته و بیانگر کارکرد پروتزی رجز در درون ساختارهای نشانه معنایی باشد.

کارکرد نشانه‌معناشناختی رجز

با توجه به این که این مقاله درصدد است تا کارکرد پروتزی رجز را در درون ساختارهای نشانه- معنایی مطالعه کند، لازم است ابتدا تعریف پروتز به طور مشخص بیان شود. پروتز ابزار، شیء، ابژه یا هر چیزی است که دارای قابلیت پوشش، صیانت یا دفاع از حریمی بوده و هم‌چنین توانایی توسعه حریم یا مرزهای حضور فردی را داشته باشد. پس، پروتز به هر چیزی گفته می‌شود که می‌تواند سبب رفع نقصان یا ترمیم، توسعه فضای کنشی و صیانت یا محافظت از خطر گردد و با قابلیت جانشینی و افزایش‌دهندگی و گستره‌بخشی، جایگزین چیز دیگر می‌شود (شعیری و توحیدلو، ۱۳۹۶: ۲). در واقع پروتز، ابژه‌ای است که دارای سه کارکرد می‌باشد؛ الف) قابلیت افزایش‌دهندگی، ب) قابلیت گستره‌بخشی، ج) قابلیت جانشینی (همان؛ ۱۳۹۶: ۲) که البته هر کدام از این موارد در رجزگویی‌ها کاربرد و تأثیر خود را خواهند داشت. بر این اساس، برخی از پروتورها می‌توانند توان بدن را افزایش دهند؛ مانند عینک طبی که قدرت کاهش‌یافته دید را ترمیم و یا افزایش می‌دهد و یا عصا که ناتوانی نسبی در راه رفتن و حرکت را مرتفع می‌کند «قابلیت افزایش‌دهندگی». گروهی دیگر از پروتورها نیز موجب برقراری بهتر ارتباط و تعامل می‌شوند.

نیز جنبه پروتزی دارد. چرا که مذاکره در خیلی از موارد همان کاری را می‌کند که رجز در گذشته می‌کرد. البته تغییرات شکلی بین رجز و مذاکره وجود دارد. ولی در مذاکرات هم کشورها سعی می‌کنند با برگ برنده حاضر شوند تا امتیاز بیشتری را از آن خود کنند.

اما پروتزا در درون روایت‌ها مانند یک جسمانه عمل می‌کنند که مسیر جدیدی را به روی موقعیت‌های حاضر می‌گشایند. پروتزا برای روایت، این فرصت را به وجود می‌آورند تا حوزه حضور و اثربخشی خود را گسترش و توسعه دهند. در واقع آن‌ها (جانشین‌ها یا همان پروتزاها) با ایجاد فشار موجب بالا بردن کارکرد کیفی و با ایجاد گستردگی سبب افزایش کارکرد کمی در یک موقعیت ایجاد شده می‌شوند (شعیری و توحیدلو، ۱۳۹۶: ۴). همان گونه که رجزهای شاهنامه فردوسی در آغاز یا خلال یک نبرد با اعمال فشار و ایجاد تنش موجب بالا بردن توان و عملکرد کنشگر و یا تضعیف عملکرد او می‌شوند و بدین‌گونه جایگاه پروتزی پیدا می‌کنند. پس ما براساس این مبانی نظری می‌توانیم به بررسی کاربرد پروتزی رجزها در شاهنامه فردوسی (داستان رستم و اسفندیار) بپردازیم و بررسی کنیم که آیا معانی برآمده از گفتگوهای رجز در کیفیت، کارایی، توان و مقاومت کنشگران تأثیر داشته یا خیر و اگر داشته چگونه و به چه میزان بوده است؟ بنا به گفته الکساندر زینا^۱ (۲۰۰۹: ۷۹) می‌توان پروتزاها را با ابژه‌ها مقایسه نمود و به همین دلیل سه نوع رابطه را برای ابژه‌ها پیش‌بینی می‌کند:

۱. رابطه ابژه با ابژه: هر ابژه با ابژه دیگری در رابطه کنشی یا تعاملی با یکدیگر قرار می‌گیرند. مانند شارژر با گوشی همراه. در این

مانند استفاده از پوشش مخصوص (لباس) جهت ورود به سایت‌ها و آزمایشگاه‌های هسته‌ای. در صورت عدم استفاده از چنین لباسی دچار آسیب می‌شویم. با این نوع پوشش مخصوص (مانند ماسک و دستکش) می‌توانیم حضور در آن فضا را با اطمینان تجربه کنیم «قابلیت ایمنی». بنابراین پروتزا نقش محافظ و ایمنی نیز دارد و می‌توان این نقش را نیز به قابلیت‌های دیگر پروتزا افزود. گاهی پروتزاها می‌توانند جانشین و جایگزین عضوی از بدن باشند که دیگر کاربرد، توان و کارایی خود را از دست داده است. مانند جاگذاری مفاصل و اعضایی که سبب می‌گردند تا نقص عضو جبران شود: «قابلیت جانشینی یا جبرانی». گاهی پروتزاها سبب افزایش ایمنی و ایجاد فضای اطمینان خاطر می‌شوند؛ مانند کدخوانی که روی درب‌ها نصب می‌گردند تا به جای کلید عمل نموده و با دادن شماره یا کد بتوانیم وارد محلی شویم. پروتزاها در اینجا نقش ابزاری دارند؛ مثلاً اگر از دوربین جهت تسلط بهتر بر دشمن یا پیدا کردن مسیر استفاده کنیم، پروتزا نقش ابزاری می‌یابد. با توجه به نکات ذکر شده می‌توان گفت که پروتزا هم نقش تکمیلی دارد و هم نقش جانشینی. علاوه بر این پروتزاها نقش مهم بازدارنده داشته باشند. همه دوربین‌های تخلفات راهنمایی و رانندگی که در سطح شهرها و جاده‌ها مور استفاده قرار می‌گیرند جهت پیش‌گیری از جرم و تخلف به کار می‌روند و به همین دلیل نقش بازدارنده دارند. البته فراموش نکنیم که رجز هم می‌تواند سبب پیش‌گیری از نبرد فیزیکی شود و حریف را مجاب کند که دست از مبارزه بردارد. در این حال به جای پیش‌گیری از جرم می‌توانیم بگوییم با پیش‌گیری از جنگ و نبرد مواجه هستیم. همه مذاکرات و گفت‌وگوهایی که بین کشورها جهت حل مسائل و مشکلات حاد شکل می‌گیرد

جا شارژر در مورد گوشی کاری انجام نمی‌دهد، ولی رابطی است جهت انتقال برق از سیم به گوشی همراه.

۲. رابطه ابژه با کنشگر: در این شکل از رابطه ابژه نقش پروتز را دارد، مانند ابزار و ماشین آلات. فرض کنید قیچی مانند پروتزی است که سبب کنش بریدن چیزی مانند کاغذ می‌شود که باید بریده و یا سوراخ شود. در این‌جا نقش تکمیلی پروتز مطرح است.

۳. رابطه کنشگر با کنشگر دیگر: یعنی ابژه هم یک کنشگر است. مانند آدم آهنی که شبیه یک ربات عمل می‌کند؛ از طریق فشار یک دکمه و یا لمس قسمتی از پیکره به او دستوری داده می‌شود و او آن را انجام می‌دهد.

پادگفتمان - پادکنش

در خصوص رجز نمی‌توان کارکرد پروتزی را بدون در نظر گرفتن نقش پادکنشی آن تحلیل نمود. پادها معمولاً نقش حامی، نگهبان و مساعدت‌کننده دارند. پاد، به معنی نگاهبان و پاسبان، پاییدن، (برهان) سامان و دارندگی، بزرگ و عمده (برهان) شستن و پاک کردن (جهانگیری) آمده است (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل پاد) در زبان پهلوی پاد به معنی ضدّ می‌باشد و در واژگانی مانند پادزهر، پادافره نیز به کار رفته است.

در بسیاری از موارد گفتمان در درون خود وضعیتی را ایجاد می‌کند که آن، به راهکاری برای حمایت و تقویت ارزش‌های پیشنهاد شده گفتمانی تلقی می‌شود (شعیری و داوودی مقدم، ۱۳۹۵: ۳) یعنی گفتمانی از ناحیه گفتمانی دیگر حمایت می‌شود و به استحکام حضور خود یقین می‌بخشید. با توجه به این معنا می‌توان گفت که پادکنش خود کنش نیست؛ بلکه به نحوی پیرامون کنش شکل

می‌گیرد و آن را تحت حمایت خود قرار می‌دهد و یا شرایط انجام و تحقق آن را فراهم می‌سازد و یا حتی به گونه‌ای عمل می‌کند که نیاز به کنش اصلی از بین می‌رود. حالا اگر بپذیریم که رجز گفتمانی است که بر اساس آن نوع ورود به کنش و یا حتی شرایط تحقق آن تحت تأثیر قرار می‌گیرد می‌توانیم ادعا کنیم که رجز یک پادکنش است. اینک پرسش اصلی این است که چرا ما رجز را پروتز می‌دانیم. بر اساس نظریه شعیری از میان انواع نظام‌های گفتمانی با دو نوع کنشی و شوشی مواجه هستیم. در نظام کنشی اهداف کاربردی و برنامه‌محوری مورد نظر کنشگر است و او در پی فتح جهان بیرون می‌باشد. بنابراین او مجبور است که گاهی از پروتز برای توسعه میدان حضور خود استفاده کند. پروتز، شوشی است که راه را به روی کنش اصلی می‌گشاید (شعیری، ۱۳۹۵: ۴۴). اما در نظام گفتمانی شوشی، شوش‌گر با جهان احساس و ادراک مواجه است و عواطف دارای اهمیت هستند. به همین دلیل، چیزی در بیرون برای فتح وجود ندارد و شوش‌گر با دنیای درون خود درگیر و در چالش است. او در رابطه حسی با جهان قرار می‌گیرد و بر این اساس در درون خود دچار دگرگونی می‌شود. شوش، ما را با مسئله پدیدارشناسی مواجه می‌سازد. در شوش، حضور کنشگر وابسته به تجربه او از دنیای بیرون است. یعنی تحت تأثیر آن قرار دارد و وارد عرصه گفتمانی می‌شود. شوش‌گر بر خلاف کنشگر وارد عرصه کنشی نمی‌شود و تبدیل به سوژه حالتی می‌گردد. او فقط دچار تغییر می‌شود اما این تغییر نتیجه کنش نیست؛ بلکه به دلیل حضور فوری او در لحظه و تجربه زیسته او می‌باشد (همان: ۹۰).

اینک باید دید رجز بیشتر تابع نظام کنشی است یا شوشی؟ رجز، فضای ابزاری را به فضای

گفتمانی تغییر می‌دهد و بیشتر تأکید بر حالات فرد مقابل دارد. این مرحله از مراحل اصلی فرایند عاطفی به شمار می‌رود. در همین مرحله است که تغییر رخ می‌دهد و شوش‌گر هویت عاطفی خاصی را از خود بروز می‌دهد. در این مرحله همه تردیدهای شوش‌گر پاسخ قطعی یافته و هویت عاطفی پیدا می‌کند (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۷۵). نتیجه تغییر وضعیت و هویت عاطفی بروز هیجانانی است که نشانه‌های فیزیکی دارند و می‌توان آن را با بیان جسمی یا فعالیت جسمانه یکی دانست (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۷۵). در ضمن ممکن است خصوصیات متعلق به گذشته فرد را بیدار کند که بیشتر جنبه هویتی دارند. اگر رجز تابع نظام شوشی باشد، پروتزی که می‌سازد نقش ابزاری ندارد و بیشتر نقش هویتی را شکل می‌دهد. چرا که گفتمان پروتزی باید سبب مصونیت کنشگر شود و این مصونیت با تأکید بر ویژگی‌های هویتی فرد مقابل که خوار و ذلیل شمرده می‌شود شکل می‌گیرد. بنابراین پروتز باید توانایی ایجاد گفتمانی با رویکرد سلبی و نزول‌دهنده داشته باشد. همین رویکرد سلبی نسبت به دیگری تبدیل به رویکردی ایجابی و اغراق‌آمیز نسبت به خود می‌گردد. پس پروتز در رجزخوانی، رابطه دو کنشگر در وضعیت شوشی جهت القای دو فضای سلبی و ایجابی است. همین فضای سلبی و ایجابی است که سبب شکل‌گیری کارکرد پروتزی می‌گردد. پروتوسازی با لاف گفتمانی شکل می‌گیرد که لاف در دو جهت مثبت و منفی افزایش می‌یابد. به نظر می‌رسد رجزها به دلیل دارا بودن میزان زیادی از اغراق و تخیل در بیان و ایجاد تلقین در طرف مقابل، می‌توانند نوعی بزرگ‌نمایی را موجب شوند که مانند پروتزی در نقش افزایش‌دهنده عمل می‌کند. یعنی در گوینده و البته شنونده به فراخور شرایط،

باوری را ایجاد می‌کند که با اصل جریان کنش و توانمندی‌های موجود متفاوت است. به دیگر سخن، پروتز با حاضر کردن و به عرصه آوردن برخی از ویژگی‌ها موجب افزایش و ارتقای احساس قدرت در یک طرف و کاهش احساس توان و قدرت در طرف دیگر ماجرا می‌شود. در اینجا است که می‌توان گفت طبق نظر ژاک فونتنی تن نیز مانند یک نشانه و به مثابه جایگاه معناپردازی عمل می‌کند که از آن به قلمرو حضور تن تعبیر می‌کنند. یعنی تن به مثابه واقعیتی آشکار که هم بسیار آشنا می‌نماید و هم بسیار غریب و بیگانه (فونتنی، ۲۰۱۱: ۱). در واقع، گاهی تن، خود پروتز می‌شود و مانند پروتز عمل می‌کند. در بررسی رجزها هم گاهی متوجه می‌شویم که تن مانند پروتزی عمل می‌کند که در صدد القای مفهومی است و به عبارتی می‌توان از آن به پدیده گفتمانی زنده تعبیر کرد، زیرا آن را مانند متن مورد بررسی قرار می‌دهیم (لاندوفسکی، ۲۰۰۴: ۷۸). نوع حرکات بدن، کیفیت و چگونگی راه رفتن، تاختن اسب و مانند آن را می‌توان از نمونه‌هایی در نظر گرفت که تن مانند پروتز عمل می‌کند. تن در جایگاه پروتز به مثابه ابزاری عمل می‌کند که مرز حضور بین خود و دیگری را بازتعریف می‌کند. تن پروتزی تنی است که می‌تواند مانع و سدی جهت پیش روی بیشتر دیگری باشد و یا اینکه اجازه دهد تا دیگری نفوذ بیشتری به مرزهای او داشته باشد. به همین دلیل از دیدگاه فرهنگی حجاب نیز می‌تواند پروتزی باشد که مرز بین خود دیگری را تعریف می‌کند و در تعبیر مذهبی از آن به عنوان «مصونیت» یاد می‌شود.

رجز و رجزخوانی

سخنان یا شعر کوتاهی که در ستایش از خوبی و

توانایی خویش گفته می‌شود و در اصطلاح، می‌توان رجز را بر شعرهای حماسی‌ای اطلاق کرد که جنگاوران در میدان‌های نبرد در ذکر مفاخرات و پیروزی‌ها و بیان بزرگی و اصالت‌نژاد و نسب خانوادگی و پاسداشت آن و کوچک شمردن همه آن‌ها در خصوص حریف می‌خوانده‌اند. مجازاً خودستایی و در معنای قدیمی آن خواندن اشعار به هنگام نبرد جهت مفاخرت، عمل رجزخوان. معمولاً ابیاتی کوتاه داشته و به صورت ارتجالی و فی‌البداهه در میدان کارزار سروده می‌شده است. رجز به معنای اضطراب و سرعت نیز آمده است. نوعی گفت‌وگو در قالب جنگ است که رجزخوان به شکل سؤال و جواب به مفاخره، حدیث نفس و تحقیر دشمن می‌پردازد. بن‌مایه اصلی رجزها یا نازش به گوهر و نژاد است و یا هنر، یعنی کسب تجربه در زمینه‌های گوناگون جنگاوری، دشمن‌افکنی، کاربرد فنون و حیل‌های رزمی و استفاده از ابزارهای جنگی (مرادی، ۱۳۹۱: ۱).

بر اساس تعاریفی که از واژه‌نامه‌های عربی و فارسی به دست آمد، رجز شعری است که در میدان جنگ برای مفاخره و تحقیر دشمن بر زبان می‌آید. رجزخوان به سوی دشمن پیش می‌رود؛ می‌ایستد و رجز می‌خواند و دوباره حرکت می‌کند. اما در زبان فارسی رجز به معنای مفاخره کردن و بیان مردانگی و شرافت خویشتن، مباحثات، فخرفروشی و لاف‌زنی به کار رفته است (سید یزدی، به نقل از مرادی، ۱۳۹۱: ۱). ادب حماسی به واسطه ویژگی‌های پهلوانی و شاخصه‌های جنگاوری و تصویرسازی و بیان حالت‌های جنگ‌جویانه مستلزم نوع خاصی از کلام است که در انتقال حس جنگ‌جویی، خشم، قدرت‌طلبی، برتری‌جویی، ایجاد ترس وحشت و تضعیف روحیه حریف و ایجاد حس قدرت، تحقیر و

تخریب، اشاره به برتری نژاد و اصل و تبار و نسب خانوادگی، تأثیرگذار باشد و این ویژگی‌ها در رجز مشهود می‌شود. همه این موارد نشان می‌دهد که رجز ما را وارد فضای نشانه‌ای با ویژگی‌های عاطفی می‌نماید. در چنین فضایی، گفتمان باید بتواند از طریق متقاعد نمودن طرف مقابل، نظامی ایجابی ایجاد کند. از آنجایی که عملیات مجابی تأثیر بر حالات دیگری از طریق لایه‌های زبانی است، پس زبان ابزاری عاطفی است که وجه شوشی دارد و همین کارکرد ابزاری سبب شکل‌گیری پروتز می‌گردد. بر این اساس، در رجز نفوذ به فضای عاطفی دیگری از طریق پادکنش عاطفی جهت تأثیر بر کنش پیش رو خواهد بود. به نظر می‌رسد تمام تعبیرات رجزها، می‌توانند کاربردهای متفاوتی داشته باشند و در ایجاد موقعیت‌های گوناگون تأثیرگذار باشند. نوع کلام، نحوه بیان، ضرباهنگ به کار رفته، کیفیت ادای تعابیر، بازی تن در زمان رجزخوانی، رفتار و گفتار کنشگر در حین رجزخوانی، همگی نشانه‌هایی هستند که از منظر کارکرد پروتزی در نوع خود بی‌نظیر خواهد بود. به عبارتی همه این موارد در شکل‌گیری فضای شوشی و تنش و ایجاد بحران عاطفی در رجزخوانی تأثیرگذار هستند. در مجموع و با توجه به همه توضیحات ذکر شده، رجز دارای سه کارکرد مهم نشانه- معنایی است:

۱. کارکرد شوشی
۲. کارکرد پادکنشی
۳. کارکرد پروتزی

کارکرد پروتزی رجز در شاهنامه

شاهنامه مهم‌ترین اثر حماسی ایرانیان است که ساختار داستان‌های آن شامل یک روایت یک دست با ساختار منسجم و پیوسته می‌باشد که عناصر آن در پی هم هستند و خواننده احساس

(سرامی، ۱۳۹۲: ۱۷۷) که این شاید همان کارکرد پروتزی رجزها باشد. به عبارتی نشانه‌شناسی رجزها در پی آن است که توضیحات، اصطلاحات و کلماتی که فقط معنای خودشان را ندارند و در اصل معانی دیگری را که همان معنای نشانه‌ای است، بررسی کند و نشان دهد که هر قهرمان به چه میزان از آن استفاده می‌کند و هر کدام چگونه می‌توانند کارکرد پروتزی رجزها را در شکل‌گیری روند نبرد داشته باشند. همان‌طور که گفته شد در نبردهای شاهنامه، رجزخوانی از ارکان اصلی و جدانشدنی یک نبرد محسوب می‌شود. در شاهنامه غالباً محرک جنگ، حس افتخار، آزادی یا حس انتقام است (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۱۸۲) به گونه‌ای که اگر دو کنشگر پیش از درگیری تنی، با هم گفت‌وگو و جدل کلامی نداشته باشند؛ وارد نبرد نمی‌شوند، چرا که به نظر می‌رسد قدرت و زور و بازوی دو طرف با کیفیت رجزخوانی‌ها، دچار قدرت و یا ضعف می‌شود و رجز به عنوان یک عنصر مکمل و اصلی پیش از آغاز جنگ، به مثابه یک پادکنش عمل می‌کند. این پادکنش با حاضرکردن برخی عناصر، نظام مقاومت را تقویت می‌کند و ضعف را در طرف مقابل ایجاد می‌کند و با به غیاب بردن و مخفی کردن عناصر دیگر، شاید به گونه‌ای دیگر در ایجاد مقاومت و ضعف در حریف تأثیرگذار خواهد بود. پس حضور و غیاب هم به نوعی کارکرد پروتزی دارد و این تحقیق می‌کوشد تا با نگاه نشانه‌شناسانه عناصر رجزها و رجزخوانی‌ها را براساس نبردهای داستان رستم و اسفندیار بررسی کرده و نشان دهد که رجزها چگونه می‌توانند به عنوان جایگزینی مناسب برای جنگ‌های معمول و ابزارهای جنگی متعارف باشند و به چه شکل می‌توانند در پیشبرد نبرد تأثیرگذار باشند. زیرا رجز خودش کاری انجام نمی‌دهد، ولی

می‌کند که هیچ رخداد بیهوده‌ای در آن اتفاق نمی‌افتد. پس شخصیت‌ها، توصیفات و بسیاری از ویژگی‌های داستان از جمله رجزها، در جایگاه مناسب و شایسته‌ای قرار دارند که سبب می‌شود داستان به سوی اوج حرکت کند. رجزخوانی از نمونه گفتارهایی است که در شاهنامه استفاده شده و باعث گسترش کشمکش و در نتیجه پیشبرد حادثه و ایجاد حرکت در بسیاری از داستان‌های آن می‌شود. رجز معمولاً در بحران‌ها بیان می‌شود؛ جایی که قرار است یک داستان به اوج و یا فاجعه‌ای برسد. پس رجز با کیفیت کاربردی که دارد آن را به پیش می‌برد. در این روایت یکپارچه، گفتگوهای متنوع بازیگران اصلی داستان‌ها به عنوان یکی از عناصر برجسته و مؤثر داستان مورد توجه فردوسی قرار گرفته است. سرآمی هنگام تقسیم‌بندی گفتگوهای شاهنامه، رجزخوانی را جزو گفتگوهای رودرروی قهرمان به حساب می‌آورد و می‌گوید: «رجزخوانی یکی از گفتارهای ویژه ادبیات حماسی است و کلاً خودستایی پهلوانان و بیان کارها و افتخارات آنان است، بیشتر به هنگام جنگ در کار می‌آید؛ اما در شرایط و موقعیت‌های دیگر نیز بدان برمی‌خوریم» (سرامی، ۱۳۹۲: ۳۰۰). گفتگوها، علاوه بر ایجاد کشمکش و پیشبرد حرکت داستان، در گسترش شخصیت نیز نقش اساسی ایفا می‌کنند. حتی در داستان‌هایی که تحرک و هیجان زیاد است و حالت میدانی وسیعی دارد که بالطبع توصیف بیشتری را می‌طلبد؛ باز هم می‌بینیم که گفتگوها نقش پررنگ و برجسته‌ای دارند. توصیف دویدن‌ها، کشتی گرفتن‌ها، شمشیر زدن‌ها و تیراندازی‌ها سهم ناچیزی را در شاهنامه دارند. «از شگردهای فردوسی در دگرگون کردن روایات ساده و کم‌پیرایه باستان به داستان، آراستن وقایع به گفتارهای متناسب و سزاوار بوده است»

می‌تواند اعمال نظر کرده، ترغیب کند، تحریک و تشویق به انجام کنشی نماید، پس نقش پروتزی دارد. رجز ضمن این‌که خاصیت پیشگیری دارد، می‌تواند ویژگی تحریک‌کننده نیز داشته باشد. یعنی موجب شود تا آتش کینه افزایش یابد. به همین دلیل در بالا برای پروتز ویژگی افزایش‌دهنده یا کاهش‌دهنده را در نظر گرفتیم. اگر رجز بازدارنده باشد، پروتزی کاهش‌دهنده و اگر تحریک‌کننده باشد پروتزی افزایشی است. نقش پادکنشی رجز هم با همین تعریف توجیه می‌یابد. چرا که رجز کنش نبرد را به تعویق در می‌آورد و این تعویق در راستای صیانت از خود و تضعیف حریف است.

بررسی کارکرد پروتزی رجزهای شاهنامه «داستان رستم و اسفندیار»

شاید عملکرد رجزها و گفتگوهای حریفان در نبردهای رستم و اسفندیار مانند بازوی محرکی در کیفیت قدرت‌بخشی و یا مانند مانعی سد راه حریف شود، آن‌گونه که قدرت و توان نظامی او را تحت‌الشعاع قرار داده و تکلیف نبرد را برخلاف پیش‌بینی‌های صورت گرفته، یکسره کند. حتی گاهی گفتگوهای کلامی رقبا و حریفان جنگی، فرصتی را جهت بازیابی و دوباره‌سازی قوا و توان از دست رفته فراهم می‌آورد به گونه‌ای که نتیجه و برآورد آن کاملاً وارونه و دگرگون خواهد شد که از این منظر رجزخوانی می‌تواند نقش پادکنشی داشته و به عنوان پروتزی ترمیم‌ساز عمل کند. اگر به رجز از منظر نشانه‌شناسی به عنوان پروتز یا جانشین نگاه شود، متوجه می‌شویم با توجه به خاصیت تعلیق و یا تسریع کنشی پروتزاها، رجز هم می‌تواند این چنین نقشی را در نبرد ایفا کند. چرا که گاهی با نحوه بیان در رجزها می‌توانیم کنش حریف را در حالتی تعلیق‌گونه قرار دهیم و

عملکرد او و یا خودمان را تسریع و بهبود بخشیم. رجزی که توانایی‌های خود را افزایش می‌دهد؛ رجزی که قدرت دیگری را کاهش می‌دهد و رجزی که ارجاع به گذشته‌ای شکوه‌مند دارد. یعنی نوع استراتژی، می‌تواند نوع پروتز را تعیین کند. به نظر می‌رسد که پروتز قدرت مجابی روایت را از طریق مشروعیت‌سازی گفتمانی افزایش می‌دهد. چون رجز با نشانه‌های ارجاعی و مشروعیت‌سازی درصدد بیان همین نکته است که پندار و عملکرد کنشگر برای کنش مورد نظر از مشروعیت کافی برخوردار است؛ پس می‌توان از این منظر هم به آن نگریست. زیرا قهرمان درصدد القای این نکته است که عملکرد و کنش او دارای مشروعیت لازم و کافی است و مخاطب و خواننده را نیز در این باور با خود به همراه دارد. پس رجز به عنوان پروتز، قدرت مجابی را افزایش می‌دهد.

کارکرد گفتمانی رجز در شاهنامه

اما آن چه در بررسی رجزها حتی به عنوان کارکرد پروتزی مطرح می‌شود، توجه به گفتمان و جایگاه آن در تحلیل رجزهای داستان‌های شاهنامه است. چرا که رجز در نوع خود، گفتمانی است که ما در بررسی آن علاوه بر تأکید بر گفتمان بودن آن، باید به نقش گفته‌پرداز نیز توجه داشته باشیم. زیرا بررسی گفتمان، کاربرد زبان در بافت آن است (سجودی، ۱۳۹۳: ۱۶۶) و تحلیل گفتمان مطالعه کاربرد زبان با توجه به عوامل مؤثر بافتی آن است. به عبارتی ما در این نگاه برخلاف ساختگرایان، جایگاه ویژه‌ای برای گفته‌پرداز یا همان رجزخوان عرصه نبرد قائل هستیم. زیرا بدون در نظر گرفتن گفته‌پرداز و نقش آن شاید دیگر آن گفته از ارزش و اهمیت مورد نظر ما برخوردار نباشد (شعیری، ۱۳۸۵: ۲۹) به عبارتی اگر در بررسی گفته‌ها یا همان

این دست در میدان نبرد علاوه بر نقش ثابت و معمول رجزها، می‌توانند به عنوان جانشینی برای معرفی و شناسایی هم به کار روند. در این نمونه‌ها رجز به عنوان پروتز نقش ابزاری خود را از دست می‌دهد و نقش هویتی آن افزایش می‌یابد. یعنی رجز گفتمانی افزایشی است که در این بُعد، نکات مثبت و حتی منفی خود را افزایش می‌دهد. یعنی کارکرد افزایشی رجز به عنوان پروتز مورد توجه قرا می‌گیرد. البته در خلال هیاهوی رجزگویی و نقش تنشی آن، متوجه نکات دیگری هم می‌شویم که شاید در نگاه اول به چشم نیاید.

به گیتی چنان دان که رستم منم
فروزنده تخم نیرم منم

یا

جهان‌دار داند که دستان سام
بزرگست و با دانش و نیکنام
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر
به گیتی سیم خسرو تاجور
به دریا نهنگ و به خشکی پلنگ
ورا کس ندیدی گریزان ز جنگ
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱: ابیات ۴۳۲، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۲)

نهنگ و پلنگ و ازدها ما را وارد کارکردی از نشانه می‌کند که به قول پی‌یرس کارکرد نمادین نشانه است. نماد، نشانه‌ای است که به تفسیرکننده نیاز داشته باشد. در نماد رابطه دال و مدلول قراردادی و اختیاری است و نشانه مشابه موضوعش نیست (سجودی، ۱۳۹۳: ۲۵) یعنی از آیکونی حیوانی برای عظمتی انسانی استفاده می‌کنیم و آیکون را به هاپیر آیکون تغییر می‌دهیم. در این حالت است که نماد یعنی وجه قراردادی که در رجز شکل می‌گیرد و صحنه‌ای بینا نشانه‌ای ایجاد می‌کند. پروتز را می‌توان همین قراردادی دانست که بر اساس آن توسعه نشانه‌ای را با تأکید

رجزهای شاهنامه در چارچوب گفتمان به تحلیل زبانی آن پردازیم؛ بی‌شک یافته‌هایمان جلوه متفاوت و تازه‌تری خواهد یافت. چون رجز نوعی گفتمان محسوب می‌شود و فعالیت گفتمانی، فعالیتی است که ریشه در جریان حسی- ادراکی دارد و وجود خود را وامدار آن است و هر چه احساس و ادراک قوی‌تر باشد، فعالیت گفتمانی متحول‌تر و پویاتر است (شعیری، ۱۳۸۵: ۸۹). پس برای دستیابی به معنای بهتر و عمیق‌تر در هنگام تولیدات زبانی باید تفکرات فنی و علمی را با عالم ادراک و احساس گره زد. شاید در رجز، نوعی جبر گفتمانی بر گفته‌ها و گفته‌پرداز حاکم باشد، چرا که رجز، گفته جهت‌مندی در راستای القا و تبیین هدفی از پیش تعیین شده است. انرژی و تنشی است که در هنگام رجزخوانی، گفته‌پرداز و مخاطب را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. حتی تصویری هم که دو طرف در حین رجزخوانی از یکدیگر دارند، به طور دائم در حال تغییر و دگرگونی است. زیرا شیوه‌های فردی رجزخوانان براساس پیشینه‌های فرهنگی، خانوادگی، قابلیت‌های زبانی و موقعیت‌های اجتماعی متفاوت است. در رجز، وارد نوعی رابطه می‌شویم که دیگر فقط کنشگرا نیست، بلکه درگیر عواطف نیز می‌شود. در رجزخوانی ما معمولاً وارد فضایی تنشی می‌شویم که شاید کوچک‌ترین تغییری در کلام و گفتار رجزخوان، موجب از هم پاشیدگی تعادلی شود که به نظر می‌رسد تا پیش از این شکل گرفته بوده است و این جاست که بررسی نقش پروتزی برخی گفته‌ها توسط گفته‌پرداز بیشتر قابل توجیه می‌شود. به نظر می‌رسد در بخشی از گفتگوهایی که طرفین نزاع به بیان مفاخرات و ذکر شأن و شوکت خاندان و نژاد و دودمان می‌پردازند می‌توان به کاربرد پروتزی رجز توجه بیشتری نمود. زیرا رجزهایی از

مگویی آن چه هرگز نگفته است کس
به مردی مکن باد را در قفس
تو بر راه من بر ستیزه مریز
که من خود یکی مایه‌ام در ستیز
ندیده است کس بند بر پای من
نگرفت شیر ژیان جای من
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸)

در این نمونه ابیات دو طرف می‌کوشند
یکدیگر را از نبرد و جدال برحذر دارند و هر کدام
با ذکر توانمندی خود با چاشنی اغراق و مفاخره
درصدد از میدان به در کردن و پشیمان نمودن
حریف و رقیب هستند.

ز تو پیش بودند گندآوران
نکردند پایم به بند گران
نبیند مرا زنده با بند کس
که روشن روانم برین است و بس!
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۳۹۴، ۳۹۵)

در ادامه اسفندیار این گونه پاسخ می‌دهد:
دگر آن که گر با تو چنگ آورم
به پرخاش خوی پلنگ آورم
(بیت ۴۰۱)

در این گفتگوها علی‌رغم این که فضای گفتگو،
جنگی نیست، ولی گفته‌ها با همان حال و هواست
و گویی نوعی آماده‌سازی و مقدمه‌چینی برای
شکل‌گیری عرصه نبرد است. می‌توان از این نوع
جملات به نوعی پیشارجز تعبیر کرد. پیش درآمدی
که می‌تواند باعث پیشگیری از وقوع جنگی بزرگ
باشد و یا بهانه‌ای قوی‌تر برای جدالی سهمگین.
تعبیری مانند پلنگ و شیر به عنوان نماد قدرت و
تیزچنگی و سرعت و شتاب، در معنای جنگ
واقعی نیست، ولی قابلیت رجزخوانی‌های معمول
در عرصه جدال نهایی را دارد. سخنانی که

بر اصل نشانه آیکونیک (در اینجا پلنگ و ...)
تضمین می‌کند؛ اما در صورت توسعه‌بخشی،
افزودگی و اغراق، پروتز نمادین عمل می‌کند و
تابع قرارداد در صحنه گفتمانی است. یا در بخشی
از سخن با اشاره به سیم خسرو تاجور و ذکر نام
هوشنگ به عنوان پدر، درصدد القای مفهوم پیشینه
قدیمی و تاریخی و تأکید بر برتری و اولویت
حضور در عرصه قدرت را دارد.

گونه‌های رجز و کارکرد گفتمانی آن

در بررسی نقش رجزها و کاربرد پروتزی آن
می‌توان گفت که هر رجز دارای سه قسمت
می‌باشد که می‌توان آن را به انواع گفتار پیشارجز،
رجز و پسارجز تقسیم‌بندی نمود.

پیشارجز

به مباحث مقدماتی رجز و یا جملات پیش از
شروع آن گفته می‌شود. به نظر می‌رسد کلام در
برخی اشعار یا همان رجزخوانی‌های شاهنامه و
در این مقال در داستان رستم و اسفندیار، به
گونه‌ای است که گویی همان ویژگی‌های رجز را
دارد، ولی کنشگران در حین ادای این نوع کلام نه
در میدان نبرد هستند و نه در حال جنگ؛ اما
حالت جنگی در لحن و ادای کلام آن‌ها موج
می‌زند. به عنوان نمونه در بخشی از داستان که
رستم و اسفندیار با یکدیگر مواجه می‌شوند و
شروع به گفتگو می‌کنند، کاملاً فضای جنگی در
گفتمان جاری است، جنگی شکل نگرفته است،
ولی گفتگوها به گونه‌ای در نقش مکملی است
برای شروع نبردی سنگین و جاندار! در واقع
مقدمه‌ای سهمگین برای شروع جنگ اصلی است.
فضای پیشارجز با توجه به متن نشان‌دهنده رابطه
رجز با ارزش خواهد بود. آن‌سان که رستم
خطاب به اسفندیار می‌گوید:

پیدا کرده است. این کارکرد پادکنشی است. تلاش جهت پرهیز از کنش به دلیل صیانت از چیزی، پادکنش است. یعنی به عبارتی دو طرف درصدد هستند تا کار به درگیری و خونریزی نرسد و تکلیف همه چیز پیش از جدال معلوم شود، ولی در عین حال قدرت و نیروی برتر خود را نیز به حریف القا کرده باشند. شاید این نمونه از پیشارجزها درصدد ایجاد تفاهم و صلح نیز به کار می‌رفته است.

بدوگفت رستم که آرام گیر

چه گویی سخن‌های نادلپذیر

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، بیت ۴۸۴)

پیشارجز، پادکنشی است که تصاویری نمادین ایجاد می‌کند و دور شدن از آیکون جهت ایجاد قراردادی است که در گرو شکستن وجه آیکونیک و تمرکز بر وجه نمادین حضور است. پیشارجز، آیکون را به نماد تغییر می‌دهد.

کارکرد کنشی پیشارجز

در داستان‌های فردوسی معمولاً به خاندان و اصل و نژاد افراد زیاد اهمیت داده شده است و نمونه‌های بارز آن بر تخت نشستن شاهانی است که نژادشان به یکی از شاهان گذشته می‌رسیده است. به نوعی چاشنی تحقیر و خوارداشت در گفتگوهای میان دو هم‌آورد با کاربرد پروتزی به کار می‌رود. یعنی رجزخوانی در این موقعیت نه فقط گفتگویی در جهت ایجاد ارتباط، بلکه با هدف زیر پا گذاشتن اعتبار و بزرگی خانوادگی حریف صورت می‌پذیرد. به عبارتی این گفتگوها هم از نوع پیشارجزها است.

که دستان بدگوهر بدنژاد

به گیتی فزونی ندارد نژاد

تنش تیره بد روی و مویش سپید

نشانه‌های کلامی آن دلالت بر مفهوم ستیزه‌جویی و جدال دارند، اما در عین حال و در آن واحد، منجر به نبرد و ستیزه و درگیری‌های تن به تن نمی‌شوند، بلکه حاکی از نوعی آماده‌سازی در دو طرف جهت رویارویی مهیب است و البته حس کین‌خواهی را نیز تحریک می‌کنند. زیرا کلامی که حتی گاهی در جهت توصیه و یا اندرز هم به کار می‌رود، آمیخته با نشانه‌های کنایی و طعنه‌زننده است که نه تنها به عنوان پند کارگر نمی‌افتد، بلکه خشم و دشمنی را بیشتر می‌کند. در این مرحله می‌توان این گفتگو یا همان پیشارجزها را به عنوان پروتزی در جهت بازدارندگی و گاهاً افزایش حس نبرد در طرفین در نظر گرفت.

به گیتی چنان دان که رستم منم

فروزنده تخم نیرم منم

بزرگان که دیدند ببر مرا

همان رخس غرآن هژبر مرا

که از پشت ایشان به خم کمند

ربودم سر و پای و کردم به بند

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶)

در این نمونه نیز رستم درصدد است تا با اشاره به توان و مهارت جنگی‌اش با استفاده از (کمند) و تأکید بر قدرت و خشمش (با کاربرد ببر و غرآن هژبر) و بیان آن چه را که در جنگ‌های گذشته از جانب او بر حریفان رفته؛ اسفندیار را از جدال با خود برحذر دارد. به نظر می‌رسد حریفان در این نوع گفتگوها نه به قصد نبرد و جدال، که به نیت بازدارندگی پیش می‌رفتند. به عبارتی این نوع رجزها یا همان پیشارجزها به قصد بازدارندگی جهت درنگ یا تلاش جهت پذیرش و القای شکست به حریف بدون جنگ و خونریزی پیش‌بینی شده، پس به این جهت کارکرد پروتزی

چو دیدش دل سام شد ناامید

بفرمود تا پیش دریا برند

مگر مرغ و ماهی و را بشکرند

بینداختش پس به پیش کنام

به دیدار او کس نبد شادکام

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۶۷، ۴۹۶، ۴۷۰، ۴۷۳)

در این گفتگو، اسفندیار می‌کوشد تا با خوارداشت نژاد رستم و تحقیر پدرش «زال» بکوشد او را از منظر خانواده و نسب زیر سؤال ببرد و درصدد تخریب روحیه او برآید چنان چه در ادامه این‌گونه می‌گوید:

همی خورد افکنده مردار اوی

ز جامه برهنه تن خوار اوی

چو افگند سیمرخ بر زال مهر

برو گشت این گونه چندی سپهر

پذیرفت سامش ز بی‌بجگی

ز نادانی و دیوی و غرچگی

یکی سرو بد نابسوده سرش

چو با شاخ شد رستم آمد برش

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۱)

واژگان به کار رفته در ابیات بالا، به صورت کنایی در معنی غیر از آنچه که در ظاهر کلام مطرح شده، به کار رفته‌اند و از این جهت، کارکرد پروتری نیز یافته‌اند. مانند تعبیر کنایی که به نژاده نبودن خاندان رستم و نداشتن وارث و نسل او اشاره می‌کنند. اشاره به ظاهر متفاوت و غیرمعمول زال که دلیل بر بدشگونی و بدقدمی او بوده به گونه‌ای که خاندانش او را طرد می‌کنند و تأکید بر این که حتی سیمرخ هم از خوردن او امتناع نموده، زیرا او را خوار و حقیر شمرده بود. کارکرد پروتری در این بخش از داستان، از این منظرها اهمیت پیدا می‌کند: الف) توجه به این نکته که به واسطه پرورش یافتن زال نزد سیمرخ و مهر او بر

زال، طالع سعد به زال روی آورده بود، ب) اشاره به این نکته که سیمرخ، نشانه‌ای از مظهر سعادت و قدرت و بزرگی است و شاید بخش بزرگی از قدرت زال و خاندان او نیز به واسطه سیمرخ و مهر او به زال بوده است که این موضوع نیز در نوع خود از منظر کارکرد پروتری اهمیت پیدا می‌کند. زیرا سیمرخ به عنوان نشانه و نمادی از قدرت و نیکی به کار رفته است. هر چند اسفندیار این موارد را نه در معنای بزرگی زال، که به عنوان تحقیر و خوارداشت او به کار می‌برد. سیمرخ در این‌جا وجه نمادین دارد و پروتز را نمادین می‌کند و نشانه و نمادی از قدرت، شگون و دارندگی است و براساس تقسیم‌بندی‌های نشانه‌ای پی‌یرس هم یکی از انواع نشانه است که بنا به قرارداد، مفهومی شناخته را القا می‌کند.

کارکرد هویتی پیشارجز

رستم در برابر این تحقیرها ساکت نمی‌ماند و از اسفندیار می‌خواهد که کژی را کنار بگذارد و طوری سخن بگوید که شایسته شاهان است. درواقع رستم می‌کوشد در مقابل انکارهای اسفندیار از حقیقت وجودی خود و خاندانش، خود را به او اثبات کند و تحقیرهای او را پاسخ دهد. رستم نیاکان خودش را این‌گونه ستایش می‌کند:

تو آن گوی کز پادشاهان سزاست

نگوید سخن پادشا جز که راست

جهان‌دار داند که دستان سام

بزرگست و با دانش و نیکنام

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۸۶، ۴۸۷)

در واقع اسفندیار با تحقیر خاندان رستم رجزخوانی را شروع می‌کند:

بفرمود تا پیش دریا برند

مگر مرغ و ماهی و را بشکرند

همان قیصر از سلم دارد نژاد

ز تخم فریدون با فر و داد

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۵۳۴، ۵۳۵)

این نوع رجزخوانی و استفاده از موقعیت و نژاد خانوادگی بهانه‌ای است تا نوعی بزرگ‌نمایی و افزایش‌دهی و انتقال از موقعیت ضعف به قدرت در آن شرایط جنگی برای هر کدام از طرفین حاصل شود. یعنی هر یک با گفتمان پیشارجز، پروتزی می‌سازند که اغراق و بزرگ‌نمایی را به تصویر بکشد و درصدد جایگزینی نظام جانشینی قدرت به جای ترس و ضعف از منظر پروتزی باشد. کارکرد افزایشی پروتز رجز دارای ویژگی گستره‌ای است. یعنی مرزهای زمانی و مکانی را برمی‌دارد تا حضور کنشگر دارای هیچ محدودیتی نباشد. به همان میزان نیز مرزهای حضور رقیب محدودیت می‌یابد تا با قرار گرفتن او در وضعیت کاهشی به نظام سلبی نزدیک شویم.

رجز

رجز، پیکره و بدنه و بخش اصلی گفتمان در نبرد و جدال میان جنگاوران است که مایه قوت گرفتن یا ضعف یافتن هر یک از دو طرف می‌شود. چرا که با حاضر کردن برخی از ویژگی‌ها و غایب نمودن برخی دیگر در شکل‌گیری شرایط پیش رو بسیار تأثیرگذار خواهد بود. این گفتمان موجب قدرت و قوت گرفتن روحیه جنگندگی و شکل‌گیری شرایط کنش میان دو کنشگر می‌گردد. در تمام این گفتگوها، همه ویژگی‌های یک رجز به عنوان پروتز در چگونگی شکل‌گیری نبرد، تداوم و خاتمه آن نقش دارد. به نظر می‌رسد گاهی در خلال رجزخوانی حریفان، با نوعی گفتمان چند لایه مواجه هستیم؛ لایه‌هایی که در رجز شکل می‌گیرند و موقعیت و یا بافتار خاصی را به وجود

بیامد بگسترده سیمرخ پر

ندید اندرو هیچ آیین و فرّ

اگر چند سیمرخ ناهار بود

تن زال پیش اندرش خوار بود

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳)

و رستم در برابر این سخنان خموش نیست و مفاخره او چنین است:

بدو گفت رستم که آرام گیر

چه گویی سخن‌های نادلپذیر

جهان‌دار داند که دستان سام

بزرگ است و بادانش و نیک‌نام

همان سام پور نریمان بُدست

نریمان کرد از کریمان بُدست

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸)

نکته جالب دیگر این که در داستان رستم و اسفندیار، هنگام رجزخوانی، ستایش خاندان مادری از سوی حریف بیان می‌شود. یعنی تأکید بر خاندان مادری و اصالت بزرگ نژادی آن نقش مهمی در تأثیرگذاری بر حریف دارد و در شناسایی نقش هویتی و افزایش بار عاطفی و افزایش‌دهی قدرت در برابر حریف مهم جلوه می‌کند. همه مواردی که در ابتدای رویارویی شکل می‌گیرد، می‌تواند در حوزه پیشارجزها نیز گنجانده شود.

همان مادرم دخت مهرباب بود

بدو کشور سند شاداب بود

که ضحاک بودیش پنجم پدر

زشاهان گیتی برآورده سر

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۵۰۰، ۵۰۱)

اسفندیار نیز در شأن مادر خویش چنین

می‌گوید:

همان مادرم دختر قیصر است

کجا بر سر رومیان افسر است

می‌آورند. به عبارتی رجز گفتمانی پادکنش محور است که هسته مرکزی آن را کنشی گفتمانی تشکیل می‌دهد که در خدمت تغییر وضعیت حضور کنشگر نسبت به حریف است. در واقع کنش، ارزش و تغییر سه عنصر کلیدی در گفتمان کنش محور هستند که وضعیت کنش‌گر را نسبت به ارزش‌های بیرونی هدف قرار می‌دهند (شعیری ۱۳۹۵: ۱۹). اما رجز به عنوان پروتز این قابلیت را دارد که در آستانه نبرد، کنش جنگ را به تعلیق درآورد یا آتش آن را بیفزاید. اما جنس رجز کنش نیست، بلکه مذاکره‌ای و گفتمانی است. همان‌طور که گفتیم، رجز موجب خلع سلاح حریف و کاهش قدرت و توان جنگی او شود. در این مرحله ما وارد فضای ارزشی می‌شویم. رجز بر ارزش‌های ذخیره شده در زمان تکیه می‌کند و بر اساس آنها هویتی نمادین می‌سازد تا نماد به‌دست آمده به پروتزی جهت دفاع از یک آرمان و یا مصونیت کنشگر تبدیل گردد.

کارکرد وجهی - پروتزی رجز

- الف) برجسته کردن پهلوانان خودی
 ب) تحقیر حریف
 ج) رجز برای تهدید دشمن
 د) تقویت روحیه شجاعت و پهلوانی در میان نیروهای خودی

به نظر می‌رسد که هر کدام از اهداف رجز در حالت‌های گوناگون در نوع خود پروتزی‌هایی هستند که می‌توانند موجب تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر چه بیشتر این نوع گفتمان شوند. یعنی اهداف، خودشان به گونه‌ای همان پروتزا هستند.

اگر من نرفتی به مازندران
 به گردن برآورده گرز گران
 که کندی دل و مغز دیو سپید

که دارد به بازوی خویش این امید
 (شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۵۶۸، ۵۷۰)
 در این رجزخوانی‌ها رستم می‌کوشد با ذکر دلاوری‌ها و شجاعت خود و بیان زور و بازو و توانمندی‌هایش اسفندیار را متوجه اندیشه باطلی که در سر می‌پروراند، نموده تا او را از به بند کشیدن خودش منصرف کند.

که گوید برو دست رستم ببند
 نبندد مرا دست چرخ بلند
 که گر چرخ گوید مرا کاین نبوش
 به گرز گرانش بمالم دو گوش
 (شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۵۸۹، ۵۹۰)

رستم در این گفتگوها در صدد است تا قدرت خود را در برابر روزگار به تصویر بکشد به گونه‌ای که حتی زمانه نیز نمی‌تواند او را تسلیم و گرفتار خویش کند؛ چه رسد به اسفندیار! (گرز) ابزاری برای بیان توان و قوای فیزیکی و نماد قدرتمندی او در برابر روزگار محسوب می‌شود. در قسمت رجز برخلاف پیشارجز ما از نظام نمادین به نظام ترسیم توانش بالقوه یعنی نظام وجهی توانستن دست می‌یابیم. این همان چیزی است که گرمس نشانه - معناشناس فرانسوی در فرایند روایی تحت عنوان «اکنون‌شدگی» کنش یا کنونیت یافتگی قدرت سخن می‌گوید (گرمس، ۱۹۹۳: ۲۳).

اسفندیار در پاسخ این گونه می‌گوید:
 ستر است بازوت چون ران شیر
 بر و یال چون ازدهایی دلیر
 میان تنگ و باریک همچون پلنگ
 به ویژه کجا گرز گیرد به چنگ
 (شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۵۹۵، ۵۹۶)
 در این ابیات (شیر و ازدها و پلنگ) به عنوان نمادی است که هر دو کنشگر با استفاده از آن نه

همه این کنش‌ها کافی نیست و کنشگران در حین جنگ و در خلال درگیری تن به تن نیز دست از جدال لفظی بر نمی‌دارند. می‌توان این‌گونه تعبیر و گفتگوها را عنوان گفتمان پسارجز در نظر گرفت. آن زمان که رستم و اسفندیار با هم درگیر می‌شوند و اسفندیار از چپ و راست تیرباران بر رستم و رخس می‌گیرد و آن دو را زخمی می‌کند در حین نبرد این گونه به رستم می‌گوید که:

چرا گم شد آن نیروی پیل مست
ز پیکان چرا پیل جنگی بخست؟
کجا رفت آن مردی و گرز تو
به رزم اندرون فرّه و گرز تو؟
گریزان به بالا چرا بر شدی
چو آواز شیر ژیان بشندی؟
چرا پیل جنگی چو روباه گشت
ز رزمت چنین دست کوتاه گشت
تو آنی که دیو از تو گریان شدی
دد ار تفّ تیغ تو بریان شدی؟
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۱، ابیات ۷۹۶-۸۰۰)

تمام تعبیر، در جهت القای حس تحقیر و تخریب حریف به کار رفته است. کاربرد (پیل جنگی، روباه، دیو) برای رستم که در حالتی زخمی و در حال فرار است، جز برای خوارداشت استفاده نشده است. در این مرحله، ارزیابی کنش شکل می‌گیرد. پسارجز، پای ما را به نظام ارزیابی شناختی و ارزشی باز می‌کند. به همین دلیل پرسش شناختی ایجاد می‌شود. ارزیابی از کنش، توان کنشگر و هم‌چنین ارزیابی از موقعیت و نتایج به دست آمده در وضعیت پسارجز تحقق می‌یابد. در نظام روایی گفتمان، مرحله ارزیابی، کنشی مهم است که ما را وارد نوع نقد و تحلیل از موقعیت به دست آمده می‌کند که با نوعی قضاوت و

به قصد بازدارندگی، که با هدف تحریک و تهییج یکدیگر پیش می‌روند و درصدد القا و اثبات خود به هم هستند و می‌کوشند تا با این شیوه گفتگو قدرت خود را در مواجهه و رویارویی با حریف افزایش داده و خود را به رخ دیگری بکشند تا شاید بر هم چیره شوند. در مرحله رجز آمادگی برای کنش افزایش می‌یابد و پادکنش مهیا می‌شود تا جای خود را به کنش بدهد. بنابراین پسارجز، پروتزی نمادین و رجز، مرحله مهیاشدگی کنشی و پسارجز مرحله ارزیابی کنشی است که در آن کنش در حال انجام در معرض نقد گفتمانی قرار می‌گیرد. هر کنشگری از قبل ورود به کنش تا پایان کنش، مراحل طی را از نظر شیوه حضور کنشی طی می‌کند. این شیوه حضور کنشی ارتباطی مستقیم با افعال وجهی و یا با افعال مؤثر گفتمان دارد. گاهی خواستن از درون کنشگر نشئت می‌گیرد و در این حالت، او خود، کنشگری خودخواسته است. به عبارتی حضور با افعال وجهی یا مؤثر توانستن و دانستن گره خورده است. در این حالت کنشگر هنوز در آستانه کنش قرار دارد. اما بهتر است این مرحله را پسآستانه بنامیم. زیرا نسبت به مرحله قبل که آستانه است یک قدم پیش رفته است (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۷).

پسارجز

گفتگوهایی که پس از رجزخوانی اصلی و در حال و هوای جنگی و به عبارتی در حین جدال میان جنگاوران صورت می‌گیرد که تمام ویژگی‌های گفتمان رجز را دارد، اما در معنای واقعی رجز نیست. در پسارجز تنش لفظی پیشاکنش یا همان پیشاجنگ انجام شده، کار به رجزگویی اصلی در میدان نبرد و رجزخوانی رسیده و دو حریف در برابر هم با رجزخوانی جدال کلامی کرده‌اند، اما

ارزش‌گذاری مواجه خواهیم شد. در این مرحله در حین روی دادن کنش هستیم و پروتز هم در حالت ارزیابی قرار دارد. به عبارتی در پسارجز، کنش، صورت گرفته و یا در حال شکل گرفتن می‌باشد. در واقع به گونه‌ای با کنشی ایجابی و القایی مواجه می‌شویم. یعنی نظام گفتمانی هم از نوع عمودی و تجویزی است و هم از نوع موازی (شعیری، ۱۳۹۵: ۳۰) یعنی در این مرحله وارد بحث کنش القایی خواهیم شد که از یک طرف کنشگر می‌تواند دیگری را قانع کند به گونه‌ای که حریف بپذیرد چه کنشی را انجام دهد که در این حالت قدرت استدلال و تأثیرگذاری یکی بر دیگری بسیار مهم خواهد بود؛ یا این که دو کنشگر بدون هیچ برتری بر یکدیگر در برابر هم قرار می‌گیرند. به نوعی در این مرحله ما وارد وضعیت ارزیابی نظام کنشی می‌شویم. در این بخش با نوعی گفتمان روایی به نام کنش مواجه هستیم که دارای هسته مرکزی می‌باشد. گاهی هم کنش، ارزش و تغییر سه عنصر کلیدی در بخش کنشی هستند و رجز از انواع روایت‌هایی است که هسته مرکزی آن را کنش تشکیل می‌دهند (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۰).

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله رجز به عنوان گفتمانی پروتزی با ویژگی پادکنش مورد مطالعه قرار گرفت. داستان رستم و اسفندیار به عنوان یک روایت داستانی در شاهنامه که با زیباترین تصویرسازی‌ها بیان شده و بیشترین رجزخوانی‌ها را در دل خود جای داده است؛ در تحلیل رجزخوانی از منظر پروتزیسازی گفتمانی قابل بررسی می‌باشد. درواقع با توجه به این که رجزها کارکرد پروتزی دارند، می‌توانند پادکنشی را تولید کنند که در خدمت نوعی نتیجه‌گیری از یک جریان یا فرایند کنشی قبل از

وقوع کنش باشند. پس پروتز در مبحث رجز به عنوان یک پیشارجز می‌تواند فرایند ورود به کنش را لغو نموده و حریف را به عقب‌نشینی وادار کند یا این که به عنوان گفتمان پروتزی با قابلیت بالای صیانت از کنشگر، رقیب را در وضعیت ترس و تضعیف شرایط روحی قرار دهد و به دلیل همین ویژگی‌ها در صورت شکل‌گیری کنش جنگ، تأثیر زیادی بر نتیجه آن داشته باشد. رجز، به انواع پیشارجز و رجز و پسارجز قابل تقسیم است که هر کدام نیز کارکردهای مختلفی را داشته و نتایجی متفاوتی را موجب می‌شوند. براساس این تقسیم‌بندی پیشارجزها خاصیت پادکنشی دارند و تصاویر نمادین را خلق می‌کنند و موجب می‌شوند که کنشگر بتواند در القای حس برتری و قدرت‌طلبی خود بر حریف، مؤثر جلوه کند و موقعیت مخاطب خود را در حالت متزلزل قرار دهند و شرایط خود را تثبیت کنند. در پیکره اصلی رجز نیز با شکل‌گیری گفتمانی پادکنش‌محور که هسته مرکزی آن را کنشی گفتمانی تشکیل می‌دهد؛ تغییر وضعیت کنشگر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. درواقع کنش، ارزش و تغییر سه عنصر کلیدی در گفتمان کنش‌محور هستند که وضعیت کنش را هدف قرار می‌دهند. در پسارجز نوعی نقد و تحلیل از موقعیت به دست آمده شکل می‌گیرد که ما را با قضاوت و ارزش‌گذاری مواجه می‌کند. به عبارتی به دلیل این‌که پروتز بتواند تأثیر پیوسته خود را حفظ کند، در بسیاری از جنگ‌ها با وضعیتی پسارجزی مواجه می‌شویم تا این پروتز بتواند کنشگران را تقویت نموده و نقش کمکی - تدافعی و صیانتی آن نیز در طول کنش استمرار پیدا کند. در این مرحله، کنش در حین روی دادن و پروتز در حالت ارزیابی قرار می‌گیرد. به عبارتی، ارزیابی رجز از این منظر

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳). *نه شرقی - نه غربی، انسانی، مجموعه مقالات فارسی قرن ۱۴*، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم.

سجودی، فرزانه (۱۳۹۳). *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران، نشر علم، چاپ دوم.

سراج، شهین (۱۳۹۲). *رزم‌جویان زن در شاهنامه، تارنمای شاهنامه و ایران. نگرشی بر تاریخ و فرهنگ ایران زمین*.

سرامی، قدمعلی (۱۳۹۲). *از رنگ گل تا رنج خار*. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان*. تهران، نشر سمت، چاپ اول.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). *نشانه‌معناشناسی ادبیات، نظریه و روش تحلیل گفتمان*. تهران، مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول.

طغیانی، اسحاق، هاشمی و سید مرتضی و مختاری، خدایار (۱۳۹۳). *نشانه‌شناسی تعلیم و تربیت داستان زال و رودابه، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، دوره ۶، شماره ۲، ص ۳۳-۶۹*.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). *شاهنامه*. به کوشش حسن انوری، تهران، نشر قطره، چاپ نهم.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *شاهنامه*. براساس نسخه مسکو، تهران، انتشارات پیام عدالت، چاپ سوم.

فلاح، غلام‌علی (۱۳۸۵). *رجزخوانی در شاهنامه. مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*، ۱۳۸۵، شماره ۵۴ و ۵۵، ص ۱۰۷-۱۳۰.

مرادی، کتایون (۱۳۹۱). *کارکرد رجز و رجزخوانی*

می‌تواند بیانگر ویژگی و کاربرد اجتماعی آن هم باشد و فقط مختص به مخاطبان یعنی کنشگران آن نخواهد بود و مخاطبان وسیع‌تری را دربرمی‌گیرد و می‌تواند دایره ارزیابی گسترده‌تری را شامل شود. در مجموع رجز به عنوان پروتز، فضای گفتمانی پوششی و صیانتی را ایجاد می‌کند که یا جنبه بازدارنده دارد یا جنبه تهاجمی و تحریک‌کننده خواهد داشت. مهم‌ترین دستاورد این پژوهش مبتنی بر این نکته است که پروتز ضمن قابلیت حریم‌سازی سبب ایجاد هاله‌ای می‌گردد که کنشگر در آن به طور موقت یا مستمر از گزند و یا خطر نابودی مصون می‌ماند. درواقع، پروتز را می‌توان نظام مذاکره‌ای دانست که سبب می‌گردد تا کنشگران رابطه بین خود و حریف را در مسیر یادکنشی قرار داده و کنش مستقیم فیزیکی را به تعویق انداخته و در صورت تحقق مورد ارزیابی قرار دهند.

منابع:

توحیدلو، یگانه و حمیدرضا شعیری (۱۳۹۶). «مطالعه پروتوسازی گفتمانی: چراغ دروغ روایتی پروتزی است». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. دوره ۲۲. شماره ۱. بهار. ص ۲۶۹-۲۸۶.

توحیدلو، یگانه و شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۶). *نظام آیکونیک زبان در قصه‌های عامه. فصل‌نامه فرهنگ و ادبیات عامه*. دوره ۵، شماره ۲، فروردین و اردیبهشت ۹۶، ص ۵۸-۱۱۰.

داوودی مقدم، فریده و شهلائی، حمیدرضا و قطبی، ثریا (۱۳۹۵). *نقش پادگفتمان‌ها در تحلیل گفتمانی سوره کهف (واکاوی داستان‌های یاران غار و خضر و موسی)*. *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن*. بهار و تابستان ۱۳۹۶ شماره ۱.

- Greimas, A. J., & Courtès, J. (1993). Dictionnaire raisonné de la théorie du langage-Tome 1 Sémiotique. Paris: Hachette.
- Zinna, A. (2009). À quel point en sommes-nous avec la sémiotique de l'objet?. *MEI: Médiation et information*, (30-31), 69-86.
- Landowski Eric (2004), passions sans nom, Paris: PUF.
- در شاهنامه و گشتاسب‌نامه، مجله عرفانیات در ادب فارسی، زمستان ۱۳۹۱، دوره ۴، شماره ۱۳، ص ۳۱-۴۶.
- Eco, U. (1985). La Guerre du faux. Paris: Grasset..
- Fontanille J. (2011). Corps et sen, Paris: PUF